

گفت و گویا استاد رشتچیان، استاد دانشکده‌ی م. شیمی دوران دانش جویی زمان شیطنت است

دکتر داود رشتچیان از اساتید محبوب دانشکده‌ی مهندسی شیمی است که در فعالیت‌های فوق برنامه پیشتاز است و علاقه‌مند به ارتباط نزدیک با دانش جویان خود می‌باشد.

بهترین هدیه یک شاخه‌ی گل بوده است. چون بهترین هدایا فرهنگی هستند که نمی‌شود هدیه کرد.

● **به دانش جویان خودتان هدیه داده اید؟**

نه، ولی سعی می‌کنم با توصیه به دانش جویان خوب آن را جبران کنم و هنگام فارغ التحصیلی با بیان مطالب خودم به آن‌ها هدیه بدهم.

● **در دوران دانش جویی اهل فعالیت‌های فوق برنامه بودید؟**

بله، خیلی زیاد، در برنامه‌های کوه و اسکی شرکت می‌کردم. در دانشگاه مسوولیت‌های اداری دانشگاه را بر عهده داشتیم. آن موقع کارهایی مثل مدیریت رستوران دانشگاه را داشتیم. به خاطر ارتباط بهترین دانش جویان این

● **تعریفان از یک استاد یا معلم چیه؟**
امروزه بیش تر به شاخصه‌ی آموزشی توجه می‌شود ولی استاد کلمه‌ی بسیار جامعی است. به نظر من شاخصه‌هایی مثل اخلاق، ادب، فرهنگ و الگو بودن مهم است. بحث آموزشی که ما به آن بهاییم دهم حداقل مقدار این شاخصه‌ها است.

● **استاد یا معلم محبوبتان؟ چه کسی بوده؟**
پروفسور وپ، استاد دوره‌ی دکتری من بود و من سعی می‌کردم او را الگوی خودم قرار بدهم، چون از هر نظر شاخصه‌های یک استاد خوب را داشت.
● **بهترین هدیه‌ای که به عنوان معلم گرفتید؟**



کار را به مامی سپردند.

● **الان فعالیت‌های فوق برنامه انجام می‌دهید؟**
بله، در مجلات مختلف دانش جویی به عنوان سردبیر یا مدیر مسوول حضور دارم مثل مجله‌ی فرایند دانشکده‌ی مهندسی شیمی. از جمله کسانی بودم که به اتفاق، در سال ۱۳۷۱ انجمن مهندسی شیمی را راه انداختیم و رییس انجمن مهندسی شیمی هستیم. دبیر چندین همایش هم

بودم. دانش جوها را هم همیشه به کارهای فوق برنامه تشویق می‌کنم تا به صورت چند بعدی بار بیایند.

● **تفریحاتتان چیه؟ و با خانواده به کجاها می‌روید؟**

مسافرت، کتاب، فیلم و گاهی پیاده روی روی تپه‌ها. خیلی دوست دارم با خانواده‌ام باشم و بیش تر به شهرهای توریستی داخل و خارج می‌رویم.

● **با دانش جویانتان اردو می‌روید؟**
الان به خاطر مسوولیت‌هایی که دارم کم تر، ولی قبلاً زیاد می‌رفتم.

● **روش درس دادنتان چطور؟ آیا از روز جوزه درس می‌دهید؟**

در بعضی درس‌ها از پاورپوینت استفاده می‌کنم و در بیش تر کلاس‌ها از کتاب استفاده می‌کنم، به نظر من دانش جوها باید بتوانند نحوه‌ی استفاده‌ی صحیح از کتاب را یاد بگیرند. از معضلات سیستم آموزشی ما، همین استفاده از جزوه توسط دانش جویان است. به خاطر همین هم دانش جویان خودم را مجبور می‌کنم کتاب‌های سنگین را همیشه تو کلاس‌ها همراه

داشته باشند.
● **دوران دانش جویی‌تان اهل شیطنت بودید و یا استادها را اذیت می‌کردید؟**

دوران دانش جویی زمان شیطنت است ولی به صورت مثبت. در مقابل اساتید بعضی مسایل را به صورت طنز مطرح می‌کردیم که باعث ارتباط بهتر بین استاد و دانش جو می‌شود.

● **تمرین کپ می‌زدید؟ W! مشروطی! تقلب! کلاس دو در زدن!**

گاهی وقت‌ها هم خودم انجام می‌دادم! دو ترم به خاطر فعالیت‌های سیاسی درس‌هایم حذف شد. از تقلب خیلی بدم می‌آمد و بلد هم نیستم. سعی می‌کردم کلاس‌ها را هم سر وقت بروم چون به مشکل برمی‌خوردم و حتی مجبور بودم برای یک درس خیلی بیش تر وقت بگذارم.

● **پایین ترین نمره‌تون در چه درسی بوده؟**
درس گرافیک.

● **آیا تو دوران دانش جویی عاشق شدید؟ آیا موافق این قضیه هستید؟**

بعد از دوران دانش جویی ام بود. این اتفاق یک چیز غریبی است و از عقل دستور نمی‌گیره و فرقی نمی‌کنه در چه دوره‌ای باشه.

یک معلم مطهری اصلاحگر مسلمانی ما!

● یاسر میرزایی



ماست. البته در انتخاب این مسیر بی‌شک شرایط خاص زمان و احساس نیاز به تحول جامعه و کسب هویت مسلمانی در برابر اندیشه‌های نو، مؤثر بوده است. و به حق می‌توان گفت که استاد در این مسیر تلاش فراوانی کرده است و کاری عظیم کمی عمیقتر شده است و نیازهای اسلام دو و اسلام یک خود را نمایان تر ساخته است. هر چند هنوز مسلمانی ما چندان با اسلام مطابق نیست اما این سوال‌ها امروز بیشتر ذهن ما را می‌گردد که چقدر تفسیرهای علمای دین به حقیقت دین نزدیک است؟ و از آن عمیقتر، چگونه می‌توان حجیتی معرفت شناختی برای گزاره‌های دینی بنا کرد؟

مطهری ویژگی منحصر به فردی داشت و آن عقیده به فعالیت و حضور در تمام قشرهای اجتماع و خصوصاً نسل جوان و تحصیل کرده بود. ایشان گویی بر خود لازم می‌دانست که خود به سراغ این قشر برود و خود سوالات نهفته در درونشان را به جوشش وادارد و بر زبانشان آورد و آنرا تفتیح کند و تا حد توان برایش پاسخی آورد. این مسلک و این شیوه زندگی، اکنون بیش از پیش نیاز جامعه‌ی تحصیل کرده ماست. بزرگترین درس استاد مطهری برای اندیشمندان و متفکران حوزه‌های علوم انسانی این شیوه‌ی حضور است. هر چند باید به هوش بود که این سخن خود مطهری است که اندیشیدن را باید آموخت نه لزوماً اندیشه‌ها را!

Email: Ysmrzm.sut@gmail.com

یک معلم اگر تنها ترین نهاییان شوم، باز هم خدا هست...

● محمد امین دهداریان



جرس کاروانش را از ازل می‌شنوم و گل صوفی را با لبخند زیبایش از او هدیه می‌گیرم. از مریم، که خدا را به زمین فرود آورد؛ و در چهره‌ی انسانش ساخت و باز از زمین به آسمان دار بالا برد؛ خدایی که در غم مریم به آسمان تنهایی خویش صعود کرد...

از معنی پرواز که هر روز برایم زمزمه کنی:
من باید فرود آیم

نباید بنشینم
سال هاست از آن لحظه که پر بر اندامم روئید
هم چنان می‌پریم، هرگز ننشسته‌ام
پروازی رو به آسمان
در راه افلاک
و هر لحظه دور تر و بالا تر از زمین
و هر لحظه نزدیک تر به خدا

از بوی یاسی که با آدم حرف بزند و بجای بو برایم خاطره‌های معطر داشته باشد؛ مخفی در عمق محرابی متروک. از مهربانی، جاده‌ای که هر چه در آن پیش رفتم جز خطرش ندیدم، جاده‌ای بی بازگشت، و درنگی که مرا به بیراهه بخواند، بیراهه‌ی حرف‌های نزدیک...

شب پر مهری است، شبی که تو تم تو را در دست گرفته‌ام، تو تم قبیله‌ی تو را، خدای همه قبایل، خدای همه عالمیان که به خون سیاهی که از حلقومش می‌چکد سوگند، زبان برگ‌های سبز و زرد من می‌ماند. همزاد آفرینش من؛ همراه هبوط من و انیس غربت من، تو تمی که نمی‌گذارد فراموش شوی:

و این سرآغازی است بر یادداشتی درباره دکتر علی شریعتی با تضمینی از اشعار ایشان:

شمع من خاموش نگردی
که چشمی در پر تو پیوند تو
به دیدن آمده است

باز هم شب آمده و هنوز هم منتظرم؛ نور شمع همه جا روشن کرده و نیازی به فروغ روز نیست، نیازی نیست که کسی برام از روشنی شمع بگوید، از نورش، از طراوتش، از اشک پاکش که بر گستره‌ی هر خانه‌ی طالب نور جای دارد و از پیکر مظلومش که تمام عمر در حال سوختن و دم برنیارودن است که صدایش را از هر رخنه‌ی می‌توان شنید:

آری،
حتی اگر فردا دیگر نگذاشتند که برگردم
حتی اگر فردا دیگر نتوانستم آواز بخوانم
طین آوای من که از درون صومعه برمی‌خاست همواره در این کوهستان خواهد پیچید

آری، من منتظرم، منتظر فریادهایی که نه مانند غربت همیشگی‌اش خفته در نای و خسته در پای که در شب‌های خویش زمزمه می‌کردند:
چو کس با زبان دلم آشنا نیست
چه بهتر که از شکوه خاموش باشم
چو یاری مرا نیست همدرد بهتر
که از یاد یاران فراموش باشم

بلکه پرومته وار و آزاد، مشعل در دست گیرد و بر المپ بخر و شد که:
دنیا را به آتش می‌کشم
زمین را گوی مشتعلی چون خورشید می‌کنم
جهانی از آتش می‌سازم، از آتش ابراهیم...
...ای زئوس
از حریق نمی‌توان خواست که خاموش شود، فرو نشیند

منتظر شمع می‌باشم که باز هم برایم از عشق بگوید. از کاری بی‌چرا، که معشوق را برایم معنا کند و بودن را تفسیر، از گودو؛ مسیحی که بانگ

که فراموش شوم، که با شب خو کنم
که از آفتاب نگویم
که دیروز را از یاد ببرم
که فردا را به یاد نیآورم
که از انتظار چشم پوشم
که تسلیم شوم...

سوگند به روزگاری که جز سکوت تو سخنی نشنیدم و جز سطور سپید تو متنی نخواندم - کتابی که نباید نوشت - کتابی که تو، خود آغاز کردی. به تنهایی ات:

این نگهبان سکوت
راهب معبد خاموشی‌ها
حاجب در که تو میدی...

که می‌دانم راز سکوت عمیق تر از هر فریادت را...

حرف‌هایی هست برای نگفتن
و ارزش عمیق هر کسی
به اندازه حرف‌هایی است که برای نگفتن دارد

و به شمع که ذره ذره عطر روشنی‌اش در هوای خاطرات فرادیم آرام می‌گیرد و برایم دیروز را امروز مجسم می‌سازد که آفتاب بر خاسته از شعله کوچک اما پر نور تو هیچ‌گاه غروب نخواهد کرد که آنچه بر فطرت دست نهاد هرگز طعم کهنگی را مزه نخواهد کرد؛ طعمی که دردش را روزها فرو خوردی و شب‌ها فریاد بر آوردی:

تا سحر ای شمع بر بالین من
امشب از بهر خدا بیدار باش
سایه غم ناگهان بر دل نشست
رحم کن امشب مرا غمخوار باش...



دبیر ویژه نامه: مهدی جعفری
همکاران تحریریه: مینا والی، حبیبه آناهید، محمد امین دهداریان، یاسر میرزایی
عکس: وحید جوادیان